علمی - پژوهشی
فصلنامهٔ تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال بیست و یکم، شمارهٔ ۸۲ «ویژهٔ پژوهش‌های حدیثی»، بهار ۱۴۰۳، ص۸۳-۹۶

روش‌شناسی شرح مفردات در شرح نهج البلاغهٔ نواب لاهیجی با رویکرد به واژهٔ تأویل *

مهدیه اسماعیلی[۱] / حمید حمیدیان[۲]

چکیده

نواب لاهیجی از علمای بزرگ شیعه است که «تحفه الخاقان فی تفسیرالقرآن» و «شرح نهج البلاغه» از مهم‌ترین تألیفات وی هستند. او در شرح فارسی خود بر نهج البلاغه در بیان معانی مفردات خطب، نامه‌ها و حکمت‌ها، به بحث لغوی دربارهٔ واژه‌ها و اصطلاحاتی که از نظر شارح نیاز به شرح و توضیح داشته‌اند -اغلب بدون ذکر سند-، پرداخته است. نواب گاهی علاوه بر معنای لغوی، معنای اصطلاحی واژه را نیز بیان می‌کند. وی همگام با اغلب شارحان و علمای علوم قرآن و حدیث، معانی گوناگونی را برای واژهٔ تأویل قائل است. در پژوهش پیش رو بر آنیم تا به روش توصیفی- تحلیلی، روش لغوی نواب لاهیجی در تبیین واژهٔ تأویل و مشتقات آن را در شرح وی بر نهج البلاغه بررسی کنیم.

واژگان کلیدی: روش‌شناسی مفردات، نواب لاهیجی، تأویل، شرح نهج البلاغه، امام علی علیه‌السلام.

---

* دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۳؛ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۵.

۱. دانشجوی دکتری، m.esmaili1991@gmail.com
۲. استادیار، hamidiyan@meybod.ac.ir

مقدمه

میرزا محمّد باقر بن محمّد بن محمّد نواب، لاهیجي، مقیم اصفهان و مدفون در ری، از علمای بزرگ دورهٔ قاجار بوده و در حکمت و نجوم، یدي طولا و مهارتي به سزا داشته و در تفسیر قرآن سرآمد عصر خود بوده است (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴: ۵/ ۱۲۳).

از مهم‌ترین تألیفات او می‌توان به «ترجمهٔ کشف الغطاء»، «تحفه الخاقان»، «شرح نهج البلاغه» به فارسی در دو مجلد، «کتابی در فقه»، «تعلیقه بر روضه البهیّه» و «حاشیهٔ شوارق الالهام» اشاره نمود. وی در علوم زمانهٔ خویش هم‌چون فقه، اصول، کلام، حدیث، ادبیات، فلسفه، نجوم و ریاضیات استاد بوده و آن‌گونه که از تألیفاتش برمی‌آید، در همهٔ این علوم تحقیق و تدقیق داشته است (مهدوی، ۱۳۸۶: ۲/ ۱۳۰).

شرح نواب لاهیجی در قرن سیزدهم و در دورهٔ فتحعلی شاه قاجار و به دستور وی نگاشته شده است و ساختار و چینش آن با این عصر کاملا هم‌خوانی دارد. وی شرحش را به زبان فارسی نگاشته است تا برای عموم فارس زبانان قابلیت فهم داشته باشد. این اهمیت بررسی این شرح را دوچندان می‌کند. البته پرداختن به علوم لغت، نحو و بلاغت در شرح نواب لاهیجی بسیار کمتر از سایر شروح است، لکن در حد مقتضی به آن اشاره شده است. این شارح نهج البلاغه با تکیه بر گفتمان زبان شناسانه، ابتدا عنوان خطبه یا نامه یا حکمت را به عربی نقل و سپس ترجمه تحت اللفظی و کلمه به کلمه می‌کند، سپس اصل خطبه یا نامه و یا وصیت را به جمله‌هایی از نیم سطر تا چند سطر، به تناسب طول آن، بخش و ترجمه می‌کند. در برخی جاها از خطب، نامه‌ها و حکمت‌ها، به بحث لغوی دربارهٔ واژه‌ها و اصطلاحاتی که از نظر شارح نیاز به شرح و توضیح داشته‌اند، می‌پردازد. نواب گاهی علاوه بر معنای لغوی، معنای اصطلاحی واژه را نیز بیان می‌کند. البته این کار بیشتر در اوایل شرح چشمگیر است و در سایر بخش‌های آن کمتر مشاهده می‌شود. این موضوع نشان می‌دهد که وی به فرهنگ لغت و نیز دستور زبان عربی مسلط بوده است و این از اساسی‌ترین و بدیهی‌ترین مسائلی است که یک شارح نهج‌البلاغه باید به آن مشرف باشد.

در زمینهٔ ترجمه و شرح واژهٔ تأویل نیز شارح، این کلمه و مشتقات آن در نهج البلاغه را ترجمه کرده و به فراخور موضوع، معانی گوناگونی را برای آن‌ها قائل شده است.

تأویل پس از اسلام در ادبیات مسلمین راه یافته و بارها رسول اکرم ﷺ و امام علی علیه‌السلام آن را به کار برده‌اند. روزی حضرت رسول ﷺ در حضور برخی صحابه از جمله عمر و ابوبکر در مسجد، فرمودند: «اِنَّ مِنْکُمْ مَنْ یُقاتِلُ عَلَی التَّأْویلِ کَما قاتَلَ مَعی عَلَی التَّنْزیلِ؛ در میان شما کسی هست که بعد از من «قتال علی التأویل» خواهد کرد؛ همان‌گونه که همراه من «قتال علی التنزیل» کرده است» و آن شخص را امام علی علیه‌السلام معرفی کردند (مجلسی، بی‌تا: ۳۲/ باب ۷، روایت ۲۶۰).

امام علی علیه‌السلام همواره همراه با رسول الله ﷺ بودند و پیامبر اکرم ﷺ، اسرار برخاسته از وحی را همواره به آن جناب می‌آموختند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این خصوص می‌فرماید که هیچ آیه‌ای بر رسول الله ﷺ نازل نشد مگر این‌که خواندن آن را به من می‌آموخت و آن را به من املا می‌کرد و من آن را با خط خود نوشته و پیامبر ﷺ، تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را به من می‌آموخت (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۴). ایشان در خطبهٔ ۱۲۱ نهج البلاغه می‌فرماید: «پس از پیامبر ﷺ روزگاری آمده که باید با هم کیشان و برادران مسلمان خود که دچار کج روی و انحراف شده‌اند و احکام خدا را تأویل می‌کنند، بجنگیم».

تأویل مفهوم جامعی است که معانی و مصادیق وسیعی برای آن تعریف شده است. این واژه گاهی مترادف تفسیر و گاهی اخصّ از آن و گاهی نیز، معنای خلاف ظاهر فرض شده است؛ لکن به هر حال «ارجاع و برگرداندن»، اصلی‌ترین معنای این واژه است. تأویل و سایر لغات مشتق از آن، در بیان قرآن ناطق حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به کار رفته که در نهج البلاغه وجود دارند و محور بحث‌های گوناگون در این زمینه شده‌اند. شارحان نهج البلاغه، به بحث و بررسی این لغت قرآنی پرداخته و نظرات گوناگونی ارائه داده‌اند.

در این مقاله می‌کوشیم معانی مورد نظر نواب لاهیجی از لغت «تأویل» را بررسی کنیم، چرا که پس از تأیید صحت سند حدیث، صحت متن، قدم بعدی است و با شناخت و آگاهی از معنای کلمات به کار رفته در متن حدیث، راه فهم کلام امام معصوم علیه‌السلام هموارتر می‌شود.

پیشینه

تا کنون کتب و مقالاتی در موضوع تأویل نگاشته شده اند؛ از جمله: کتاب روش‌های تأویل قرآن، معناشناسی و روش‌شناسی تأویل در سه حوزهٔ روایی، باطنی و اصولی تألیف محمد کاظم شاکر، مقالات «اهل بیت علیهم‌السلام و تأویل قرآن» نوشتهٔ سید حسین تقوی در مجلهٔ معرفت، «تأویل قرآن در منظر اهل بیت علیهم‌السلام»، نوشتهٔ حمید آگاه در مجلهٔ پژوهش‌های قرآنی، «معنا شناسی تأویل قرآن در پرتو معناشناسی تأویل حدیث» نوشتهٔ احمد عابدی در مجلهٔ صحیفهٔ مبین، مقالهٔ «شناخت رویکردهای تأویل قرآن در نهج البلاغه با تأکید بر شرح ابن ابی الحدید» نوشتهٔ سیدمحمد مهدی جعفری و دیگران، در دوفصلنامهٔ علمی پژوهشنامهٔ تفسیر و زبان قرآن.

لکن در مورد شرح نواب لاهیجی تا کنون به جز نوشته‌ای از استاد محمد مهدی جعفری بر شرح نواب لاهیجی اثر مستقلی به چاپ نرسیده است. نوشتار حاضر با رویکرد به واژهٔ تأویل، عهده‌دار انجام این رسالت است و نخستین گام در این موضوع به شمار می‌رود.

تأویل در نهج البلاغه

واژهٔ تأویل و مشتقاتش با معانی گوناگون، در قسمت‌هایی از نهج البلاغه به شرح زیر به چشم می‌خورد:

- خطبه ۱۲۲-خطاب به خوارج درباره حکمیت: «وَ لَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي اَلْإِسْلاَمِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ اَلزَّيْغِ وَ اَلِاعْوِجَاجِ وَ اَلشُّبْهَةِ وَ اَلتَّأْوِيلِ».
- خطبه ۱۵۱-هشدار از فتنه‌ها: «وَ تَثَبَّتُوا فِي قَتَامِ اَلْعِشْوَةِ وَ اِعْوِجَاجِ اَلْفِتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ جَنِينِهَا وَ ظُهُورِ كَمِينِهَا وَ اِنْتِصَابِ قُطْبِهَا وَ مَدَارِ رَحَاهَا تَبْدَأُ فِي مَدَارِجَ خَفِيَّةٍ وَ تَئُولُ إِلَى فَظَاعَةٍ جَلِيَّةٍ».
- خطبه ۱۵۲-شناخت صفات خدا و پیشوایان دین: «اَلْأَحَدِ بِلاَ تَأْوِيلِ عَدَدٍ».
- خطبه ۱۹۵-سفارش به پرهیزکاری: «اوصیکم عباد الله بتقوی الله فانّها الزّمام و القوام فتمسّکوا بوثائقها و اعتصموا بحقائقها تؤل بکم الی اکنان الدّعة».
- نامه ۳۱ ـ نامه امام علی علیه‌السلام به فرزندش امام حسن علیه‌السلام بعد از نبرد صفین: «أَنْ

يَكُونَ ذَلِكَ وَ أَنْتَ مُقْبِلُ اَلْعُمُرِ وَ مُقْتَبَلُ اَلدَّهْرِ ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ وَ نَفْسٍ صَافِيَةٍ وَ أَنْ أَبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اَللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَأْوِيلِهِ وَ شَرَائِعِ اَلْإِسْلاَمِ وَ أَحْكَامِهِ وَ حَلاَلِهِ وَ حَرَامِهِ لاَ أُجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ».

- نامه ۴۸ ـ نامه به معاویه در بیان عوامل هلاکت دین و دنیا: «وَ قَدْ رَامَ أَقْوَامٌ أَمْراً بِغَيْرِ اَلْحَقِّ فَتَأَوَّلوا عَلَى اَللَّهِ فَأَكْذَبَهُمْ».
- نامه ۵۵-نامه به معاویه در اندرز و هشدار به او: «وَ قَدِ اِبْتَلاَنِي اَللَّهُ بِكَ وَ اِبْتَلاَكَ بِي فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى اَلْآخَرِفَعَدَوْتَ عَلَى اَلدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ اَلْقُرْآنِ».
- حکمت ۳۱-شناخت پایه‌های ایمان و کفر: «وَ اَلْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى تَبْصِرَةِ اَلْفِطْنَةِ وَ تَأَوُّلِ اَلْحِكْمَةِ وَ مَوْعِظَةِ اَلْعِبْرَةِ وَ سُنَّةِ اَلْأَوَّلِينَ».

معناشناسی واژهٔ تأویل

کلمهٔ «تأویل»، مصدر باب «تفعیل» از مادهٔ «أوْل» به معنای «بازگشت به اصل» است (راغب، ۱۴۱۶: ۲۷). ابن اثیر و ازهری نیز تأویل را مأخوذ از «اول» به معنی رجوع می‌دانند (ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۱/ ۸۰؛ ازهری، بی‌تا: ۳۲۸).

ابن منظور در «لسان العرب» می‌گوید: «الاول» مراجعت کردن، بازگشتن. فعل ثلاثی مجرد آن «آل» است به معنای رجوع، و مصدر باب تفعیل است. یکی از وجوه رایج باب تفعیل، متعدی ساختن فعل لازم است که به معنای رجوع دادن آن چیز به مبدأ و آغاز آن خواهد بود (ابن منظور، ۱۴۰۶: ۱۱/ ۳۳). وی هم‌چنین می‌گوید: «أول» یعنی برگشتن، «آل الشیئ یؤول ومآلاً» یعنی برگشت، و «أول إلیه الشیئ»: یعنی این چیز را بر گرداند (همان: ۱/ ۱۳۰).

جرجانی نیز در تعریفات، تأویل را مترادف با ترجیع ـ بازگرداندن ـ می‌داند (جرجانی، ۱۳۵۰: ۲۸). طباطبایی معتقد است که کلمهٔ تأویل وقتی به باب تفعیل می‌رود، معنای برگرداندن را دارد؛ پس تأویل متشابه به معنای برگرداندن آن به یک مرجع و ماخذ است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳/ ۲۳). نصر حامد ابوزید برآن است که «معنای تأویل، بازگشت به اصل شیء و فعل باشد یا سخن و حدیث برای کشف دلالت و معنای آن» (ابوزید، ۱۳۸۱: ۳۸۰).

بعضی تأویل را از «ایاله» به معنای سیاست گرفته‌اند و به این معنی تأویل شده؛ زیرا

درباره علم تدبیر نموده و آن را در جایگاه مناسب معنایی خود قرار می‌دهد (ذهبی، ۱۹۷۶: ۱/ ۱۶). شاید کاربرد تأویل در معنای سیاست، به دلیل مرجعیت حاکم در امور مردم باشد (ابن‌فارس، ۱۴۲۰: ۱/ ۱۶۰).

معانی دیگری نیز برای تأویل در کتب لغت آمده که به همان معنای «بازگردانیدن» یا «بازگشت به اصل» است و به تناسب، ویژگی‌های دیگری به آن افزوده شده است (ابن منظور، ۱۹۸۸: ۲۶۶)؛ در واقع «بازگرداندن به اصل» رایج‌ترین معنای «تأویل» است.

دربارهٔ معنای اصطلاحی تأویل که بحثی شبهه خیز و سؤال برانگیز است، با توجه به دگرگونی معنایی این انگاره در طول تاریخ، دانشمندان به معانی گوناگونی اشاره کرده‌اند. ولی توفیق چندانی در این زمینه نداشته‌اند و غالباً موجب ابهام زایی بیشتر شده‌اند.

شاید بتوان ویژگی مشترک اغلب معانی اصطلاحی پیشنهادی برای تأویل را معنایی ورای ظاهر کلمه دانست که تشخیص آن معنا بسیار مشکل است، با اتّکا بر قواعد ادبی و اصول عقلایی امکان پذیر نیست و فقط از عهدهٔ راسخان در علم برمی‌آید.

ابن منظور می‌گوید: «مراد از تأویل، نقل ظاهر لفظ از معنای اصلی به معنایی است که به دلیل نیاز دارد و اگر این دلیل نباشد، معنای ظاهر حفظ می‌شود» (ابن منظور، ۱۴۰۶: ۱۳/ ۳۴). به نظر ابن تیمیه در تأویل، حقیقت آن چیز که کلام بدان باز می‌گردد مراد است، ولو این‌که با ظاهرش موافق باشد و این همان معنای اراده شده از لفظ تأویل در کتاب و سنت است (ابن تیمیه، ۱۴۲۶: ۳/ ۳۶). به نظر طباطبایی، «تأویل در عرف قرآن، بیان حقیقتی است که امری از امور و معنایی از معانی از قبیل احکام و یا معارف و یا قصص و... به آن حقیقت تکیه دارند» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳/ ۴۶- ۴۹). دهخدا در لغت‌نامه، تأویل را این‌گونه تعریف کرده است: «تأویل یعنی چیزی را به چیزی بازگرداندن. مشتق از أول است که در لغت به معنی رجوع است. در اصطلاح، گردانیدن کلام از ظاهر به سوی جهتی که احتمال داشته باشد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه). زمخشری معتقد است که «تأویل، ظن به مرادِ متکلم است و تفسیر، قطع بدان است؛ زیرا تفسیر بیان معنای لفظی است که احتمال وجه و معنایی دیگر برای آن وجود ندارد، امّا در باب تأویل چنین نیست» (زمخشری، بی تا: ۱/ ۳۳۷).

همان‌طور که ملاحظه می‌گردد، در تعاریف مذکور در بالا، «تأویل» یا مترادف با تفسیر و یا نوعی تفسیر در معنای خلاف ظاهر قلمداد شده است.

تفاوت اصطلاحی تأویل و تفسیر

برای مقایسهٔ تفاوت‌های تفسیر و تأویل، ناگزیر به ارائهٔ تعریفی از تفسیر هستیم. مفسران قرآن در تعریف اصطلاحی تفسیر، آراء و اقوال متعددی دارند که سیوطی در کتاب «الاتقان» آن‌ها را به تفصیل آورده است. پرداختن به همهٔ آن‌ها، خارج از بحث این مقاله است؛ لکن به اختصار به برخی نظرات دربارهٔ معنای تفسیر، اشاره می‌شود:

بسیاری از صاحب‌نظران گفته اند: «تفسیر» در اصطلاح، علم به نزول آیات قرآن، حالات، قصص، اسباب نزول، مکی، مدنی، محکم، متشابه، ناسخ، منسوخ، خاص، عام، مطلق، مقید، مجمل، مفسر، حلال، حرام، وعده، وعید، اوامر، نواهی، تعبیرات و مثال‌هاست (ذهبی، ۱۹۷۶: ۱/ ۱۳).

مرحوم شیخ طوسی در تعریف تفسیر می‌گوید: «تفسیر، علم به معانی قرآن و فنون اغراض آن از قبیل قرائت، معانی، اعراب و شناخت متشابه و جواب به اشکالات ملحدان و مخالفان است» (طوسی، بی‌تا: ۱/ ۲-۳).

طباطبایی گوید: «تفسیر، بیان کردن معانی آیات قرآن و کشف اهداف و دلالت‌های آن است.» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱/ ۷). به عقیدهٔ معرفت، «تفسیر، برگرفتن نقاب از چهرهٔ الفاظ مشکل است.» (معرفت، ۱۳۹۶: ۲۷۳- ۲۷۴).

اینک به سراغ رابطهٔ میان «تفسیر» و «تأویل» می‌رویم. به نظر می‌رسد رابطهٔ این دو واژهٔ پرکاربرد و پرتنش در علوم قرآن و احادیث، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر تأویلی تفسیر است، ولی بر پاره‌ای از تفاسیر، تأویل صدق نمی‌کند.

دو واژهٔ تأویل و تفسیر اشتراک لفظی دارند؛ آن‌چنان که در قرون اولیه، بین این دو فرقی نبوده است. از جمله می‌توان به دعای پیامبر ﷺ برای عبدالله ابن عباس اشاره کرد که فرمودند: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِی الدِّیْنِ وَعَلِّمْهُ التَّأْوِیْلَ؛ خداوندا وی را در دین آگاه ساز و به وی تفسیر قرآن بیاموز» (بخاری، ۱۴۲۲: ۱۴۳). طبری نیز همواره در کتاب خود، از کلمهٔ تأویل

استفاده می‌کند ـ «القول فی تأویل قوله تعالی» ـ و مرادش همان تفسیر است. ولی به هر حال، این دو واژه وجوه تمایزی از یکدیگر دارند.

راغب گوید: «تفسیر اعمّ از تأویل است و استعمال آن بیشتر در الفاظ و مفردات است؛ لیکن استعمال تأویل بیشتر در معانی و جمله‌هاست و بیشتر در کتاب‌های الهی به کار می‌رود. تأویل، تفسیر باطن لفظ است و مأخوذ است از اول که بازگشت به عاقبت کار است» (راغب، ۱۳۶۰: ۱).

سیوطی معتقد است که تفسیر به معنای تبیین و تعیین سنت است و تأویل، به واسطهٔ علمای معانی خطاب استنباط می‌شود. نیز می‌گوید که تفسیر، بیان وضع لفظ چه در معنای حقیقی و چه مجازی است و تأویل، تفسیر باطن لفظ است. (سیوطی، ۱۴۲۶: ۴/ ۱۵۰).

طبرسی می‌گوید: «تفسیر، کشف مراد از لفظ مشکل یا به عبارتی «کشف امر پوشیده» است و تأویل، یعنی برگرداندن یکی از احتمالات به آن‌چه موافق ظاهر است. و معمولا تأویل پایان شیء و آن چیزی است که مطلبی به آن ختم می‌شود» (طبرسی، ۱۳۷۹: ۱/ ۱۳).

نتیجه اینکه تفسیر و تأویل گاهی به یک معنا حمل می‌شوند و گاهی، تفسیر، اعم از تأویل است.

تأویل از دیدگاه علما و صاحب نظران

***تأویل به معنای تفسیر:** چنین معنایی نزد قدمای مفسران شایع بوده است؛ به طور مثال طبری در تفسیر جامع البیان.

***تأویل به معنای بطن:** از امام باقر علیه‌السلام در مورد حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله (ما فی القرآن آیة الّا و لها ظهر و بطن) پرسیدند. حضرت فرمود: «ظهره تنزیله وبطنه تاویله، منه ما قد مضی ومنها لم یکن، یجری کما تجری الشمس والقمر» (صفار، ۱۳۶۲: ۱۹۵). معرفت بر اساس این روایت، یکی از معانی «تأویل» را که بر اساس کاربرد آن در احادیث شکل گرفته است، «بطن» می‌داند.

***تأویل به معنای توجیه متشابه:** چنین معنایی در شرح آیهٔ ۷ آل عمران وجود دارد.

***تأویل به معنای برگرداندن لفظ آیه از معنای راجح به معنای مرجوح:** ذهبی این معنا را پذیرفته و آن را به متأخران نسبت می‌دهد (ذهبی، ۱۹۷۶: ۱/ ۱۵- ۱۸؛ همان: ۲/ ۲۵).

***تأویل به معنای عاقبت امر:** ابن فارس به این معنا معتقد است (ابن فارس، ۱۴۲۰: ۱/ ۱۶۰- ۱۶۲).

***تأویل به معنای بیان معانی از طریق رمز:** . چنین معنایی که میان عرفا و صوفیه و باطنیه کاربرد دارد، از طریق کشف و شهود به دست می‌آید (ذهبی، ۱۹۷۶: ۱/ ۱۸؛ آلوسی، بی‌تا: ۱/ ۵).

***تأویل به معنای مراد کلام:** از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که «تأویل قرآن به طور کامل تنها نزد علی علیه‌السلام است» (مجلسی، ۱۳۸۶: ۶۹/ ۱۸۴). ذهبی نیز این معنا را به قدما نسبت داده و می‌نویسد: «آن‌چه مراد کلام است، تأویل آن شمرده می‌شود، پس اگر کلام طلب چیزی بکند، آن چیزِ مطلوب، تأویل کلام است و اگر خبر از چیزی بدهد، آن چیزی که خبر از آن داده شده، تأویل کلام است» (ذهبی، ۱۹۷۶: ۱۳ به بعد).

رویکرد نواب لاهیجی نسبت به واژۀ تأویل

تأویل جزو کلمات چندمعنایی است که زیرمجموعۀ بحث مشترک لفظی و معنوی قرار می‌گیرد. به هر حال در کاربرد واژۀ تأویل توسط امام علی علیه‌السلام در نهج البلاغه، قرینۀ خاصی وجود ندارد که توسط آن بتوان تشخیص داد که کدام معنای این لغت، مدّنظر ایشان بوده است. تبحّر شارح در این زمینه فهم مقصود امام علیه‌السلام را میسر می‌سازد.

بخش عمدۀ واژه شناسی نواب لاهیجی، در قالب شرح واژگان بدون استناد و نقل قول لغویّون است. در شرح وی، نامی از فراء و یا ابن سکیت و... مشاهده نمی‌شود. اما با مطالعۀ دقیق سخنان شارح و بررسی واژۀ تأویل و مشتقات آن، ملاحظه می‌شود که او در شرحش به معانی گوناگون تأویل اشاره داشته و آن‌ها را به کار برده است. به جز این موارد، نواب خود نیز جهت شرح و بسط مطالب، در جاهایی از این کلمه استفاده کرده که برای تبیین هرچه بهتر موضوع به برخی از آن‌ها نیز اشاره می‌شود.

*تأویل به معنای رجوع و بازگشت

تأویل از جمله لغاتی است که معانی گوناگونی با بسامدهای مختلف را حمل می‌نماید؛ لکن با این حال، تمامی معانی ثانویه به روح معانی یا همان معنای اولیه بازگشت دارند و حول آن می‌چرخند. روح و گوهر معنا، مفهوم اولی و بسیطی است که در قالب مصادیق

گوناگون و متعدد عرضه شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸۰). همان‌گونه که پیشتر گفته شد، «رجوع و بازگشت» رایج‌ترین معنای تأویل است. نواب لاهیجی نیز در اغلب موارد، تأویل را به این معنا گرفته و با توجه به تبحّری که در شناخت کتب لغت دارد، از توجه به روح معانی غافل نبوده است.

او در شرح عبارت «اوصیکم عباد الله بتقوی الله فانّها الزّمام و القوام فتمسّکوا بوثائقها و اعتصموا بحقائقها تؤل بکم الی اکنان الدّعة» (خطبه ۱۹۵) این چنین «تؤل» را معنا می‌کند:

«یعنی وصیّت مي‌کنم شما را به پرهیزکاری خدا؛ پس به تحقیق که پرهیزکاری خدا مهاري است که می‌کشاند شما را به رضوان خدا و ستونی است که نگاه می‌دارد شما را از افتادن به جهنّم؛ پس بچسبید به ریسمان‌های محکم تقوی که احکام دینیّه باشد، و چنگ در زنید به حقایق تقوی که اعتقادات حقّه یقینیّه باشد که راجع می‌سازد شما را به سوی مکان‌های راحت و آرام از مشقّت‌ها و آلام» (شرح نهج البلاغه: ۱۸۰). نیز در شرح عبارت «تَبْدَأُ فِي مَدَارِجَ خَفِيَّةٍ وَ تَئُولُ إِلَى فَظَاعَةٍ جَلِيَّةٍ» در خطبهٔ ۱۵۱، می‌گوید: «آشکار شود آن فتنه در راه‌های پنهان، و راجع شود به سوی قبائح شدیده آشکار» (همان: ۱۳۷).

نواب لاهیجی در خطبه ی ۱۵۲ و بحث بر سر وحدت عددی پروردگار در عبارت «أَلْأَحَدُ لا بتَأْویل عَدَد» می‌نویسد: «الأحد لا بتاویل عدد یعنی متّصف است به صفت وحدت، امّا نه وحدتی که راجع باشد به عدد؛ بلکه وحدت غیر عددیّه یعنی سلب کثرت مطلقا از جمیع حیثیّات و اعتبارات ذاتیّه و صفاتیّه که عبارت از بساطت حقیقیّه باشد» (همان: ۱۳۹).

*تأویل به معنای تفسیر

اگرچه نواب لاهیجی از علمای متأخر به حساب می‌آید، لکن به مانند متقدمین، گه گاهی تأویل را مترادف با تفسیر در نظر گرفته است. اگر دو لفظ مفرد به طور مستقل و در یک محیط زبانی بر یک معنا دلالت کنند، می‌توان گفت که رابطهٔ ترادف میان آن‌ها برقرار است (پرچم و شاملی، ۱۳۸۹: ۳۱- ۵۸). بر اساس تحلیل کاربردهای واژهٔ تفسیر توسط نواب لاهیجی و نیز ترجمهٔ مستقیم تأویل به تفسیر توسط وی، مترادف بودن تأویل و تفسیر از نظر وی را می‌توان اثبات نمود.

او در شرح حکمت ۳۱ نهج البلاغه، این گونه می‌نویسد: «و الیقین منها علی اربع شعب علی تبصرة الفطنة و تاوّل الحکمة و موعظة العبرة و سنّة الأوّلین؛ یعنی: و یقین داشتن از آن چهار ستون، بر چهار شعبه است: بر بینا شدن به زیرکی و تفسیر کردن حکمت است و پند گرفتن به آزمایش است و طریقه پیشینیان است» (لاهیجی، ۱۳۷۹: ۲۹۴).

به نظر می‌رسد که وی هر جا که تفسیر و بیان را همراه با هم ذکر کرده، مقصودش تأویل است. وی بر اساس آیهٔ ۷ سورهٔ آل عمران، در شرح خطبهٔ اشباح، راسخان در علم را پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّهٔ هدی علیهم‌السلام می‌داند و معتقد است که «باید به تفسیر و بیان ایشان رجوع کرد، حتی اگر آن تفسیر در نظر عقول ناقصه مستبعد باشد و باید اقرار و اعتقاد اجمالی به بیان و تفسیر ایشان کرد» (همان: ۸۹- ۹۰).

همچنین در شرح عبارت «لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك» در خطبهٔ اول پس از توضیحاتی می‌گوید: «حدیث علوی علیه الصّلوة و السّلام نیست الّا تفسیر و بیان حدیث نبویّ صلّی الله علیه و آله» (همان: ۳).

*تأویل به معنای کشف مراد متکلم (معانی مقصوده)

پیشتر گفته شد که برخی از صاحب‌نظران و عالمان، مراد از کلام را تأویل می‌گویند. نواب لاهیجی نیز با عنایت به این مسئله، در جاهایی از شرحش، به تناسب رعایت قرائن، تأویل را به این معنا در نظر گرفته است. وی در خطبهٔ اشباح در شرح راسخان در علم، با توجه به آیهٔ ۷ سورهٔ مبارکهٔ آل عمران می‌گوید: «یعنی در متشابهات قرآن مثل ید الله و جنب الله و وجه الله و علی العرش استوی و امثال این‌ها از آیاتی که ظاهر آن‌ها کفر [است] و بر خدا روا نیست و معنی‌های مقصوده از آن‌ها از غیب و محجوب عقول ناقصه است، باید تعمّق نکرد و به فهم های ناقص تفسیر نکرد، زیرا که معانی مقصوده از آن‌ها در نزد خدا است و در نزد راسخون فی العلم است که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه هدی علیهم‌السلام باشند به وحی و الهام خدا» (همان: ۸۹- ۹۰).

نامهٔ ۳۱ نهج البلاغه، مکتوبه‌ای از امام علی علیه‌السلام خطاب به فرزند دلبندشان امام حسن مجتبی علیه‌السلام است. امام علی علیه‌السلام در این نامه، آموزش تأویل قرآن به فرزندشان را از وظایف

خود می‌دانند (و ان ابتدئك بتعليم كتاب الله عزّ و جلّ و تأويله). شارح در این‌جا نیز تأویل را معانی مقصوده از قرآن ترجمه می‌کند (همان: ۲۵۲).

*تأویل به معنای تحریف سخن از حقیقت (پوشاندن حقیقت و اصل امر)

حضرت علی علیه‌السلام در نامهٔ ۵۵ خطاب به معاویه و در سرزنش او می‌فرماید: «فعدوت على طلب الدّنيا بتأويل القران». شارح لاهیجی در این‌جا، تأویل قرآن را برگردانیدن حکم قرآن ترجمه و معنا می‌کند (همان: ۲۸۱).

نواب عبارت «لكنّا انّما اصبحنا نقاتل و اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فيه من الزّيغ و الاعوجاج و الشّبهة و التّأويل» در خطبهٔ ۱۲۲ را این‌گونه ترجمه و شرح می‌کند: «تأویل کردن قرآن به معانی باطله» (همان: ۱۲۱).

*تأویل به معنای توجیه

نواب لاهیجی بهانه آوردن و توجیه کردن را از معانی تأویل می‌داند. وی در خطبهٔ ۱۴۴ که حضرت به برتری اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نسبت به دیگران اشاره می‌کنند، ضمن اشاره به اقرار ابن ابی الحدید به این‌که علی علیه‌السلام قائل این کلمات است، می‌گوید: «حقیر می‌گویم که بعد از این اقرار و انصاف متمسّك شدن او به تأویل نفی کمال، نه نفی صحّت در ترویج مذهب عامّه، نیست مگر تقویت مذهب حقّ اثنی عشری و تزییف و تفضیح مذهب خلاف» (همان: ۱۳۲).

نیز در نامهٔ ۴۸ که نامه‌ای نصیحت گونه خطاب به معاویه است، این چنین می‌نویسد: «به تحقیق قصد کردن جماعتی که اصحاب جمل باشند امری را که خلافت باشد؛ پس تأویل کردند بر نافرمانی خلیفه خدا به تأویل طلب خون عثمان» (همان: ۲۶۸). یعنی دستور آشکار الهی را تأویل کردند وخلافت را به میل خود به رأی مردم واگذاشتند و برای رسیدن به آرزوی خویش، خونخواهی عثمان را بهانه آوردند.

نواب در شرح خطبه شقشقیه ذیل عبارت «و انّه ليعلم انّ محلّی منها محلّ القطب من الرّحی» در پاسخ به توجیهات ابن ابی الحدید در مورد غصب خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

می‌نویسد: «لابدّ و ناچار این کلماتی را که صادر شده است از کسی که اعتقاد دارند تمامی آن‌ها که در جلالت و رفعت نزدیك است به مرتبه نبوّت، باید تأویل بکنند و حمل بکنند بر تالّم از عدول از اولی» (همان: ۲۶).

نتیجه گیری

نواب لاهیجی در شرح فارسی‌اش بر نهج البلاغه، ترجمه و شرح واژگان را به صورت توأمان انجام داده و در حین تفسیر و تبیین خطب، نامه‌ها و حکمت‌های موجود در نهج البلاغه، معانی لغوی برخی از مفردات را اغلب بدون ذکر سند و منبع ذکر می‌کند. در بارهٔ واژهٔ پرابهام تأویل نیز همین گونه است. در جای جای کلام امام علی علیه‌السلام که این لغت به کار رفته، معنای آن را ذکر می‌کند. نواب لاهیجی که از شارحان متأخر است، به مانند متقدمان، تأویل را صرفا متقارن و مترادف با تفسیر نمی‌داند و معانی گوناگونی برای آن قائل است.

تأویل به معنای تفسیر، تأویل به معنای معانی مقصوده، تأویل به معنای رجوع و بازگشت و تأویل به معنای تحریف سخن از حقیقت و تأویل به معنای توجیه، معانی است که نواب برای این واژه بیان می‌کند. پرداختن به همهٔ این‌ها، از دانش لغوی وافر شارح و تسلط او به نظریات لغویّون نشأت می‌گیرد که به فراخور موضوع، معانی متناسب و موردتأیید دانشمندان علم لغت را به کار برده است.

فهرست منابع

قرآن کریم.

آلوسی، **تفسیر الآلوسی**، بی نا، بی جا، بی تا.

ابن اثیر؛ **النهایة فی غریب الحدیث والأثر**، المکتبة العلمیة، بیروت، ۱۳۹۹ق- ۱۹۷۹م.

ابن تیمیة، تقی الدین أحمد؛ **مجموع الفتاوی**، محقق: أنور الباز-عامر الجزار، دار الوفاء، ۱۴۲۶ ق/ ۲۰۰۵م.

ابن‌فارس، احمد؛ **معجم مقاییس اللغة**، نشر دارالکتب اسلامیه، بیروت، ۱۴۲۰ق، چ سوم.

ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم؛ **لسان العرب**، چ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چ اول، ۱۴۰۶ق.

ابوزید، نصرحامد؛ **معنای متن**، ترجمة مرتضی کریمی‌نیا، طرح نو، تهران، ۱۳۸۱.

ازهری، منصور محمد ابن احمد؛ **تهذیب اللغه**، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
بخاری، أبوعبدالله محمد؛ **الجامع المسند الصحیح**، محقق: محمدزهیر بن ناصر، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق.
پرچم، اعظم و نصر الله شاملی؛ «**تداخل معنایی واژگان مترادف در ادبیات جاهلی و واژگان قرآن**»، فصلنامهٔ مطالعات اسلامی، بهار و تابستان ۱۳۸۹.
جرجانی، علی ابن محمد؛ **التعریفات**، الدار التونسیه للنشر، تونس، ۱۳۵۰.
دشتی، محمد؛ **ترجمهٔ نهج‌البلاغه**، انتشارات ارم، ۱۳۸۵ ش.
دهخدا، علی‌اکبر؛ **لغت‌نامه دهخدا**، چ۲، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.
ذهبی، محمد حسین؛ **التفسیر و المفسرون**، دارالکتب الحدیث، چاپ دوم، ۱۹۷۶م.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ **مفردات الالفاظ القرآن**، تحقیق: صفوان عدنان داودی، دارالعلم دمشق و الدار الشامیة بیروت، ۱۴۱۶ق ـ ۱۹۹۶م.
همان، ج۱، چ۲، دفتر نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰.
زمخشری، جارالله محمودبن عمر؛ **کشّاف**، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، بی‌تا.
سیوطی، جلال الدین؛ **الاتقان فی علوم القرآن**؛ تحقیق: فواز احمد زمرلی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۲۶ق/۲۰۰۵م.
صفار، محمد بن الحسن؛ **بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد** ﷺ، مقدمه و تصحیح محسن کوچه باغی، منشورات اعلمی، تهران، ۱۳۶۲.
طباطبایی، محمد حسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، قم، ۱۴۱۷ق.
طباطبایی، محمد کاظم؛ **منطق فهم حدیث**، انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی قم، ۱۳۹۳ ش.
طبرسی، فضل بن حسن؛ **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تصحیح: سید هاشم رسولی محلاتی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۹ق، ۱۳۳۹ش.
طوسی، محمد بن حسن؛ **التبیان فی تفسیر القرآن**، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
عیاشی، محمد ابن مسعود؛ **تفسیر العیاشی**، چاپخانهٔ علمیه، تهران، ۱۳۸۰.
لاهیجی، نواب؛ **شرح نهج البلاغه**، انتشارات اخوان کتابچی، تهران، ۱۳۷۹.
مجلسی، محمد باقر؛ **بحار الانوار**، اسلامیه، تهران، بی‌تا.
همان، حق الیقین، انتشارات امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، بی جا، ۱۳۸۶.
مدرس تبریزی، محمد علی؛ **ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او اللقب یا کنی و القاب**، ناشر کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۷۴.
معرفت، محمد هادی؛ **التمهید فی علوم القرآن**، مطبعة مهر، قم، ۱۳۹۶ق.
مهدوی، مصلح الدین؛ تحقیق و اضافات غلام رضا نصراللهي، **اعلام اصفهان**، سازمان فرهنگي تفریحي شهرداري اصفهان، اصفهان، ۱۳۸۶.